

بلبل کو ایسا نغمہ بکاشن سدا  
 صیو بزان یا بہار جفہ با طباق بخش  
 کیم کہ بودر کا پوربان او اور <sup>دو لاکھ</sup> کشور جان و دلہ سلطان  
 مور ضعیف اولہ سلیہ سبتون جملہ اولہ سلیمان اولہ  
 ذرہ صفت پر تو خورشیدہ نور حقیقتہ نما بان اولہ  
 قطرہ نابود وجود اولہ سلیہ درو کھردن دو عثمان اولہ  
 بندہ ناچیز ضعیف اولہ اگر تاج سرجمہ شامان اولہ  
 لشکر جہاں ایسہ ہیوم باشنہ میر سپہ صفدر میدان اولہ  
 شمع حقیقت اولہ آثار نیار نوز بہی شدہ سوزان اولہ  
 دلبر خانانہ جانی فدا کیم کہ ایدر شاہ شہیدان اولہ  
 افت ہر رفتہ دن او قور اولہ ثابت خمدہ رخ بیان اولہ

یا ایا الفضائل و امته و اخیه چند می است که بوی خوش  
معانی از ریاض قلب آن معین عرفان بمشام <sup>فان</sup> مشتا  
نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعاعش بجز من  
دل های دوستان حقیقی نرسیده و حال آنکه کتب  
مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق آل  
شد دلیل وصول ظهور نمود و اشاره قبول امشام شد  
معاوم است این اغسردگی و پرمردگی از شدت احتراق  
از ذراق محبوب آفاق است و این خمودت از کثرت  
تاثرات از نصیبت کبری، و لکن انوار شمس حقیقت را  
اقوی نه و امواج بحر عظیم سکون و کمونی نیست <sup>نضات</sup> فیو  
کمارت ابری مستمر است و تجلیات جبروت اعلا مترادف

ابر نیسان عنایت فائز است و شران محبت  
 در جسد امکان ابض تا سید از رفیق ابی متابع است  
 و توفیق از حضرت کبریا متواتر اگر ان افتاب نور از افق  
 ادنی که افق امکان است غار بست از افق اعلا طالع و  
 لایح اگر با کمال ابصار بشر بسبب سحاب جسمانی از مشا  
 افتاب حقیقت نورانی محروم و ممنوع و محجب بود حال  
 آن حجاب که در هر عود و عصر و سید انکار بود کشف انظار  
 کردید چه که در جمیع احوال ظهور که منظر احد ترش  
 از مطلع امکان طالع شدند بهمانه غطشان این بود  
 که میگفتند انما انت بشر مثلنا و ما نه الا بشر مثلکم  
 خلاصه ظهور این منظر احدیت را از مطلع بشریت  
 علت بطلان میشوند و سبب انکار میکردند و بعد از

صعود مؤمن و موافق میشوند زیرا بظاهر شخص بشری  
 ملاحظه نمیکردند لهذا منتهی قوت و برهان و حجج الهی  
 میشوند و منتظر و بصیرت الیوم جدید میگشتند چنانچه  
 اگر ملاحظه بفرمایید مشهور میگردد که در جمیع اعصار اعلاء  
 کلامت بعد از صعود مشرق انوار باقی احوال گردیده  
 چه ناس فطره ایمان لغیب را خوشتر دارند و دالکش  
 ز شمرند در جمیع احوال در یوم ظهور انکار نمودند و سبکبار  
 ورزیدند و بهانه جستند در لانه اولام آشیانه کردند و  
 چون ملاحظه مینمودند که شخصی بسبب بشری ظاهر در مشا<sup>هت</sup>  
 جهان دارند از موهبت ربانی محجب میمانند چون شیطان  
 که نظر در جسم خاکی و طلسم تراپی حضرت آدم کرد و از آن کنز  
 بی پایان که احسن موهبت الهیه و اشرف منقبت انانیست

کورده باید باشد و خلقی من نار و خافه من طین گفت  
 باری مقصود این است که در رساله ایقان میکل است  
 بمنزله سیاب شمرده اند و حقیقت نورانیته را بمنزله افق  
 و حینه شهیدون ابن انسان اتیان سیاب السماء  
 بقوایه و محبه عظیم عبارت انجیل بابین کونه تفسیر و قابل  
 فرمیده پس حال وقت شعده استعمال است و هنگام  
 نذا و انجذاب وقت آن است چون بگرد جوش آید  
 و چون بجاب در برق و خروش و چون حمامه حدقیه  
 و قادر نغمه و ترانه بکشید و چون چیمور سما، بقادر نغمه  
 و نوا آید ای بلبان کلزار هدایت وای هدیدان  
 سبای عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام  
 نغمه و اینک است اول تکلم منشینید و خزون و خون

محسبید پرواز باوج عالی نمائید و آغاز آواز در کلاشن  
 مهدی نمائید قصد سبای رحمن کنید و اهنک ریاض  
 حضرت منان اگر در این بهار الهی نغمه نرسائید در چه  
 موسمی آغاز ساز نمائید و بکارهای معانی بهدم و همراز  
 کردید یا ای الفضل این شستمال نار سرد رنگ و این  
 اشراق انوار حجتک و این امواج بحر عرفانک و این  
 نسائم ریاض ایقانک و این نعماتک الساقه للآذان  
 و این نجاتک المعطره لمشام اهل ازمان این خبیه  
 قلبک و این رعد صدک و این بشاره روحک و  
 این اشتعال جذوتک و این شعله قبضتک دع  
 استکون و نوکان فی هذه الايام المحموده من شدة التوبک  
 محموده محموده فاخرج من زاویه الخمول و افسد اوج

القبول وطرفی هذا الفضا الأبی وادخل حدیفة  
 امر الله بما مک عاشر رواج قدسه واعلاء کلمة قیاما  
 یتزل به ارکان الشریک ویرتعد به فراض الاحتباب  
 عن رب الارباب واعلم معالم العرفان وتنتشر اعلام  
 الایقان وتحقق رایات التبیان ویرتفع شرع الیکوف  
 فی سفینه الخواجه علی بکر الامکان جناب اناسید محمد در  
 خصوص حرکت انحضرت بصفتها بمسبب تفضیل مرقوم  
 نموده بودند جناب آئین زاریت تفضیل عرض  
 خواهد نمود اگر جناب چه موافق رای واقع شد بنظر جناب  
 که وجود انحضرت مشرقی جدید خواهد شد در صورت نشتم  
 بر غنیمت بنظر جناب میاید که اول زیارت تربت ظاهر  
 مشرف شوید بعد عازم آن سمت گردید و الرجوع و الهام

علیک بنهایت استعجاب مرقوم شد عفو فرماید عنکم  
 رساله استدلالتی که اثر خامه آن جان پاک بعد قرأت  
 و تلاوت شد بشکر انیت الطاف حضرت احدیت سبحان  
 کشودیم که تائیدات ملاکوت ابهائش نفوس بی معوث فرمود  
 که بنده ایت جمیع فرق عالم قیام نمایند و نطق و بیان  
 قوت برسانند و در جمیع ملل عالم همان و مقادیر نباشد  
 زکوة عانا انطقک بتنازه و اقامت علی بیان برسانند  
 و اثبات حجت و دلالت و اظهار امره بین مکتوبات خلوه و لو  
 کان للناس اذان واعیه و عقول زکیه و نفوس مطمئنه و  
 قلوب صافیه لکفتم هذه الرساله و انی لا اشرع الی الله  
 یجعلک آیه الهمدی و رایة النقی و منار العرفان و مطلع  
 الایقان و مهتد الطریق و الدال علی سواد السبیل بین

ملا لوجود و قائم جنود اکیوۃ فیکموت الشهور انه مؤید من  
یشاء و انه اعلم کل شیء قدير و انبهاء علیکسوع

هو الابی

ای مستجیر برب رحمت کبری جناب بزرگنهایت اقدس  
چند ایام در مصر چون طوطیان سکر بگراشتند و چون  
بلبلان مصر کرمی انجمن بنابر انبان بگشتند و به انرا بنیان  
بر انداختند از کثرت تنقل نبات و ملاوت شهید هرین  
عوارض بر آستان و دندان جناب بزرگوار عرض که چون  
آسیابهای بابل بیک از کار عاقل و باطل شد عذر لاله  
بندش کیست در رشته دراری کسته از هم برکت مردانه  
منظوم فتور گشت جوهر مغفوره مفقود شد حال با  
دندانی کنده یکعقد لؤلؤ وجودی چون صنف سرازیر پوسته

جناب کاکه آفرین خلیف جناب بزرگنهایت علیها کما اودت الابی

در دمان گرفته از فوج منتهزم اول آرایش شش شش نیم  
 و تیشش و لکته است و لکن این فوج جدید چون اصنی  
 دیگران هستند چون فوج وطنی و آشنای سبب تطبیح  
 و مفاد نیستند گاهی در حدود و شعور صف حجت بیایند  
 و معمولا کنند و سفره و خواند را بیجا و غارت نمایند  
 و گاهی در نفس اولیم دمان فساد می کنند و البته با پر  
 حرارت ایرات نمایند چون فتنه بر این فتنه حصیان و  
 طغیان شان زیاد شود چاره ندارند مگر آنکه این فوج  
 بیگانه را اخراج بده نمایند و چون اولیم دمان را راحت و  
 سکونی حاصل کرد فوج را اعاده بجهت و مرکز حتر  
 نمایند بلکه شجاعتی ابراز کنند و صید مرغ و ماهی و آهو و  
 بیابان و یکت دری و بزکوهی و پنجه و تیره و غیر نمایند

چون یک شکم تنگ کنند و خوان ایجا بزند باز بنای نهاد  
 نفس اقلیم بگزارند باز اخراج شوند باز اعاده شوند حال  
 بر این منبواست با این خرج معتدل و کار فایده متوق  
 باین سخن عظم تشویق آورده اند افواج عامه می گزاردند  
 که فتح و فتوح نمایند گاه گاه بی فوج بقوه موافق تو می  
 خواهند و بیوفای زنند لکن خیر طفره شدید و فتح عظیم  
 نمی شود اینها جمیع فزاج بود بر سر اصل کلام روی چون  
 مستحق اجابتند امید چنانست که نوره هدایت شوند  
 و جمیع آن فغان را بر معین رحمانیت دلالت فرمایند  
 در موطنی که مشروب بتیر اعتدال است تا رحمت الله را  
 چنان روشن کنند که آتش بخیزد قلوب زنده و شعله  
 و حرارتش اطراف و اکناف را بفرزند لندار جویشاند

مناسب دیدیم این نثرین نسبت به بال ذمّه فوت و  
 قدمت بر سلطانش چون آفتاب از افق عالم طلوع  
 واضح اسرارش شبیب است و آثارش غریب جلوه  
 تجلّ نور است و لعه اش نور صدها را بطور بحرش بی  
 کران است و فضلش بی پایان ریاضش مؤنوس است  
 و ریاضش متدفق قطره اش دریا است و جوده اش  
 و اکنان اش نشان بهارش حیات ابدیت و  
 خرفش ربیع سردی قطرات امطارش لئالی است  
 فیضش کنج روان الکی نورش جهان افروز است  
 و ظهورش آفتاب نور ملکوت سعی بیغ با بر همه عظیم است  
 تا نظر این الطاف شوم و شایسته این انعام کردیم  
 والهماء علی الملک الوهاب فی کل الشیء والأحوال سع

زین کلام از حدیث است  
 شیخ صاحب کتاب  
 رضوانه علیه

هوالتناظر من افقه الأعلی

قوله تبارک وتعالی هل یتوی الذین یعلمون والذین لا  
 یعلمون خداوند عالمیان در کتاب مجید که فرقان بین حق  
 و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است بتصحیح بیان بیان  
 دانایان و جاهلان را فرق و تمیز کرده یعنی انسان را در  
 زمره یاعلمون و بشر را در سلاکت لا یعلمون محسوب فرموده  
 انسان را بمقام علمه البیان مفرغ و بشر را در رتبه التصمیر البکم  
 الذین لا یعلمون آورده پس انسان را از سعادت علم خود یعنی فرمود  
 و بشر را ضنک معیشت قسمت داده انسان را شراب ظهور  
 نصیب فرموده و بشر را از قوم حجیم مقرر داشته انسان را  
 عیاسر متقابلین بطرفون علیهتم ولدان مجتهدون بالکواب  
 العلوم والمعارف و قواریر الحکم و احتیاجین جانیس نموده و بشر را

بیتناظر من افقه الأعلی  
 هوالتناظر من افقه الأعلی  
 هوالتناظر من افقه الأعلی

علی حقیقۃ ایچیم و درکات الجمیل شیرین ماء اکھد و کھد  
 و یا کلون لحم البغض والعنه مستقر نموده انسان را حقیق محسوم  
 و سلبیل مکتوم عطا فرموده و بشر را مشرور و خمر و خمول  
 مقرر داشته جام می و خون دل بهر یک کبسی دادند  
 در دایره قسمت اوضاع چنین باشد بل بی سوی الذین یعلمون  
 و الذین لا یعلمون انسان را نور عرفان عطا فرموده و بشر را  
 ظلمت حرمان انسان را با شرافات اقیاب انبیا و خرمند  
 و بشر را بغیوم تیره انکار مقرر داشته انسان را بجمعت عرفان  
 جمالش مخلع نموده و بشر را در پس پرده غیب منتظر داشته  
 انسان را بایه قد قصت العلاات کلهما واقف نموده و بشر را  
 بکجاب بل القیامه قامت محجب انسان را بعرفان کله  
 مستغاث و غیاث عارف نموده و بشر را در پس شام

امداد و علامات معوق و معطل داشته انسانرا بشک  
 بعهد و پیمان ثابت و مستقر نموده و بشر را بنقص و زمین  
 و ایهمال و تاویل و تکذیبش مهتیا نموده پس استوی الذین  
 يعلمون و الذین لا يعلمون انسانرا بجاعت آما جعلنا  
 خلیفه سرافراز فرمود و بتاج کرامت خلق الله الادم علی  
 صورت تنباهی انسانرا مسجد ملک نمود و بشر را مرد  
 فلک فرمود انسان را وارث میراث نبوت و حکمت  
 فرمود بشر را مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود  
 انسانرا منبع علوم و حکمت و معدن فتوت و شجاعت و  
 مخزن همت و غیرت و منظر آداب و تربیت فرمود تا  
 چون آفتاب جمال در فطال غمام مستور کردد انسان زاده<sup>کان</sup>  
 چون آفتاب منیره و انجم در شیشه در ساء امر متعلق و آرا

کردند و بقوت نورانیت چنان یکدیگر را متعاضد و قضا  
 شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلال خلاء بر اثرش شمس  
 احدیت وارد آید تا اشعه آفتاب عهد چنان غیب شهود  
 وجود را روشن و منور نماید که از عدم و نقض و نفی جزئی  
 و حرف نماند استغفر الله عن ذلک اگر اشراق آفتاب  
 عهد که مراد با وجود است و امروز مصطلح از وجود  
 نزد اهل بها آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و  
 نفی نمی شد هرگز بقصص هستی عارضی موجود نبود فتحا  
 عن ذلک علوا کبیرا امروز جمیع شیایا بافتاب عهد الهی  
 روشن یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابھی معهود  
 گردیده این است اصطلاح اهل بها در این عهد جدید  
 که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده اند جمیع

موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده توالت و بیالی  
 و منطاهر و الفاظ مختلف و کونا کون لکن معانی و حقایق  
 و شراب و حقیق و سبیل وحی و باده واحد هر یک از این شکل  
 آن بت عیار برآمد رو کرد و نهان شد سخن را  
 روی بر صاحب دلان است ای الذین یعلمون آیا  
 بمقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحیف الهیه چه بود  
 و از آیات شریفه یا بنی اسرائیل اذکرو النعمه الّتی انعمت  
 علیکم و اوفوا بعهدی چه و از آیای فارسیون چه استنباط  
 شده که مقصود سوره مبارکه والمرسلات عرفاناً صفاً  
 عصفاً و التاشرات نشرّاً فالفاغات فرماً فالملقیات  
 ذکرّاً کیانند حاشا لاریب فیه بری للمتقین و ذکرّاً و  
 مهدی لا ولی الا للباب فی المبدء و المآب الذین یعلمون



امروز که یوم عهد الهی است خفته‌گان بالین محو را به بشارت  
 طلوع نیر عهد صبح و بیداری نرس است چه که مهر روزی را  
 روزی مقرر و هر صبحی را صبحی مقدر کرده

بهوالآبهی

ای دوستان الهی و منجزبان ملکوت رحمانی از غایت  
 الهی و حکمت‌های بالغه صمدانی آنکه چون فصل ربیع  
 آید و صولت خریف سنگند و بهار جان بخش بر  
 و آفتاب نور بروج حمل بخراهد و ابر نیسانی کوهر فشانند  
 و لواقع از دی بهشت بوزد و نسائم جان بخش آزاری  
 نکند زرد درختت سبز شود و شاخسار شکوفا نماید  
 و درشت و ضرا و کوه و تله‌ها چون زقرد خضر اغبطه  
 سندن و استبرق گردد کلما و لاله با چمن بیاراید

و مرغزار و هزار رشک باغ جهان شود و سرود بر بوستان

بیالده و غنچه لیب ناله و فغان نماید و غنچه مکتبه دردمان

گیرد و جمیع این مواهب حضرت بیچون رخ بکشد

و لکن به کام ثمر و میوه تر و نیتبه این اثر فصل صیف است

و موسم حرارت غیظ و در شدت سورت تابستان است

و در حدت تاب حرارت شمس آسمان پس حال که

بهار آنگی منتهی شد و بساط ربیع مغنوی منطلوبی گشت

لطافت کن و استیبل جمال حقیقی منعی شد و حسن و جمال

محبوب ابی در ملکوت اعلا و جبروت بقا و همانا که اثر

جلوه فرمود باید از اشجار حوائج اجزاء الله در حدائق امیر

انمار لطیفه طینه و فواکه بدیع ز طیبه روحانیه ظاهر و هویدا

کردد و الا از آن بهار آنگی نصیب نداشته و بهره نبرده

و از فضل بنیان بیوشیات حضرت یزدان محروم مانده  
 و از نام جان بخش ریاض احدیت مایوس گردیده و  
 لائق سوختن و نذر سوختن و کالین است چه که باغبان  
 الهی را مقصد در غرس این اشجار و نشانیدن نهالها می  
 بیند در این مرغزار و فیض بهسار الهی و بخشایش  
 غیر غناهی ربانی و اشراف و تربیت شمس حقیقت و  
 بهسویب لایح عنایت و موهبت جمال او دریت خاور  
 اثمار و روز و آفتاب به مشکبار است موسم بهار اگر چه  
 طراوت لطافت اشجار و شاخسار بیشتر و شکوه و  
 جلوه و زینت و زیور کلها در یاجین و ازهار باهر تر  
 و دشت و صحرای سرسبز و نغمه تراست و موسم است فاضل  
 از فیض الهی است لکن ظهور ساج و شمر و نوک مالار است

عین ولا سمعت اذن ولا خطر قلب بشر در موسم  
تابستان است طوبی لشجرة ظهرت منها التیجیه والتمر

## لعظیم رعاع

هو الله

ای مردم میدان عرفان شکر کن که بچنین پدر بزرگوار  
موفق گشتی که بحبت جمال قدیم کریبانی چاک دارد  
و بنور معرفت الله درخی روشن و تابناک درنمای  
محبوب آفاق سانی ناطق دارد و در حق عباد زمین  
ارادتی صادق چون از این کاس نوشید از این چشمه  
پرده احتجاب را از پیش چشم تو درید تو را متوجه بویستی  
کرد که انشاء الله در افواج اشکر عرفان و سپاه حیات و نجای  
سازار کردی هو آماریک شده هست و این انامل تیر مشغول  
رعاع



جسم ظاهر و باطنی که در هر دو عالم  
 و قیام روح و قیام جسم منزه از هر دو عالم  
 و علو فراتر از هر دو عالم و الیه است  
 این علم غیبی و حور مبین ابانت از جمیع جهات آن  
 اقدرا احاطه نمی و در تحقیق تسع آیات که بر بیان  
 احاطه کرد بر سایر بیان نیز چنین وارد گشت و  
 که غیب را جز ظاهر نشد با وجود این عبرت نرغند  
 و بیدار نشاند و پند و نصیحت نمودند و در هر روز  
 بر روز غنیمت میزدادند و در عجب است که از دید و  
 نظر آن نعمت از دید یافت و از نزدیک در شهرات  
 استداد است نه عبرت و نه ندمت نه توبه و نه

پشیمان و در حسرت و در غم و در اندوه و در تنهایی و در  
 صبر و در ملائکه ایست و در ستم و در ستم آری باید و در  
 ملائکه بخت بسیار مستور کرد و در جزئی است  
 پشیمان و مندی نشود و در چرخ نازده بشماره ملغیان  
 بر افروزی خرابی تو به در در انابه و بیقراری  
 نیفرد و ای این درد در مان نور و این رسم را  
 در باق اعظم اسماء و یک چیز است و آنرا حالت  
 محکم تکرار نمود بجز در وقوع نفس متعاقب خوار گردید  
 در سینه بجز عاقبت و سدر است و کلاه و زین و قنبر  
 و برکت اسماء و کلاه بر سید و از ضمیمه عیانت در آن  
 دیار اما رحمت پروردگار و شکر خوار گشت

و از امر برود و عاقل بقول که معنا ظمیر رحمت حق  
 غفور است و عاقل غنایت رب و کوه غیا  
 که باید در ظاهر بلند شو نیست علاج قدر این  
 در رد و وسیله نشان دفع بلا بیشتر و در مع  
 اسر غیر کثیفه آفات و شامه مترالمه علیت  
 که اتفاق آن اندر راه و تا یک جهت مملکت  
 شود و آفتاب کشت حضرت در حرم شرق و ما با  
 کرد و کان و عدل تر بنام با و حوی این  
 در تربیت مبارکه در دنیا میسر و تشریح و تبارک  
 میکنیم و کرد و در از در دنیا میسر به این مصیبت را  
 دفع فرمایید و نسیر فرانس علی الله بعزیز جمع اجبا

وستان الهرا بتبیر اندر اهر مبر

ع ع

هو لشتنوا  
 الهور جان و غایه آمانی مولد و عباد خصموا  
 سلیمان و شعو القوة بر بانک و عنت  
 و جو مهر لغزبان با حق و یا قیوم و ذلت رقابهم  
 سلیمانک یارب لقدم قدر الدهور و خضعت  
 اعناقهم لیهبتک یا مولدی الخنون و قد دعوا  
 تحت مخالب سبع ضاربات من البلیات و  
 سقطوا فرقة الیة الخذلان فر البصیبات و  
 استولوا علی ملل الدمار و اللدیر القریط و الملک

الهم

دستگیر و تسخیر و التماس و التماس  
 از کانه و امراض حبس و از عجز اردو همزمان  
 در سبب انما فیه من ذل و غم و شوق و شوق  
 با نوار غم و غم و غم و غم و غم و غم  
 استغاثت و استغاثت و استغاثت و استغاثت  
 استغاثت استغاثت استغاثت استغاثت

ع ع

عبداللہ

یا علی اعلم حق البقین ان اسمی عبد البہاء و سمي عبد  
 البہاء و صفتی عبد البہاء و لقی عبد البہاء و شرفی  
 عبد البہاء و حقیقتی عبد البہاء و کینوتی عبد البہاء

وذاتی عبید البہاء ومرتی عبید البہاء وعلانی  
 عبید البہاء . وظاہری عبید البہاء وباطنی عبید البہاء  
 واقوی عبید البہاء واخلری عبید البہاء وقلبی عبید البہاء  
 وروح عبید البہاء وفرادی عبید البہاء وجسدی  
 عبید البہاء ولبصری عبید البہاء وسمعی عبید البہاء  
 ونطقی عبید البہاء وکفری عبید البہاء وذکری عبید البہاء  
 وخطی عبید البہاء وادراکی عبید البہاء وخیلتی عبید البہاء  
 وکلونی عبید البہاء وجبروتی عبید البہاء وناہوتی عبید البہاء  
 ولاہوتی عبید البہاء ولامہوتی عبید البہاء وکجستی عبید البہاء  
 وحانی عبید البہاء وحرمی عبید البہاء وقلبی عبید البہاء  
 وشرعی عبید البہاء ومانی عبید البہاء وخرابی عبید البہاء

مسجدی اکرام عبدالبهاء و مسجدی الاقصی عبدالبهاء  
 و غایتی انتمصوی عبدالبهاء و صدرتی المنتهی عبدالبهاء  
 و ملاذی عبدالبهاء و طبعی عبدالبهاء و کهنفی عبدالبهاء  
 و حصنی عبدالبهاء و فیتی سمیتی عبد عبدالبهاء و  
 بغیتی مشرقی رقی رقی البهاء هرامزه بی و دینی مشرقی  
 و مخبری و اقرار بی و اعترافی کما مال القائل اضم اذا  
 نودیت باسمی و انی اذا قبل یاعبد له سبع

عبدالبهاء عباس

هو الله

ای ثابت راسخ بر عهد و میثاق الهی مسطورات  
 انجناب و اصل و مضامین معلوم و واضح گردید